

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هجدهم 99/08/19

موضوع: اجتهاد و تقلید - مشروعیت سنت در آیه 65 سوره نساء

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على محمد رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

...مراد از ندا در آیه شریفه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و ولي شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

سوره مائده (5): آیه 55

«انما وليکم الله»، «(ولیکم) رسوله»، این ضمیر «کُم» ،مراد ندا است؛ یعنی ای مردم، ای کسانی که این حرف را می‌شنوید، چنین و چنان است.

زمان سابق بیعت‌ها تفاوت داشت با انتخابات امروز. مثل زمان ما نبود. مردم می‌آمدند بیعت می‌کردند.

بیعت‌ها یا فردی بود مثلا می‌آمدند دست طرف را می‌گرفتند و به عنوان بیعت می‌فشرده. یا مثل واقعه «غدیر» دسته جمعی می‌گفتند ما بیعت کردیم و تبریک می‌گفتند.

یا مثل بیعت عقبه و... بیعت زن‌ها طوری بود که تشتی را پر از آب می‌کردند، رسول اکرم دست‌شان را داخل آب می‌گذاشتند، زن‌ها هم می‌آمدند دست‌شان را داخل آب به عنوان بیعت قرار می‌دادند.

پرسش:

روایت «امامان قاما او قعدا» در چه منابعی آمده است؟

پاسخ:

«إِمَامَانِ إِنْ قَامَا أَوْ قَعَدَا»

كفاية الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر؛ خزاز رازی، علی بن محمد، محقق / مصحح: حسینی

کوهکمری، عبد اللطیف، ناشر: بیدار، ص 38

علل الشرائع؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: ندارد، ناشر: کتاب فروشی داوری، ج 1،

ص 211

پرسش:

احادیث نقل به معنا است و یا نقل به لفظ است؟

پاسخ:

غالب احادیث نقل به لفظ است، نقل به معنا نیست. آن‌ها افرادی بودند خیلی مطالب را سریع می‌نوشتند و به امام (علیه السلام) عرضه می‌داشتند.

یک سری از روایات ما مکاتبه و املاء است این‌ها تفاوت دارد، نقل به معنا را ما روایت داریم که ائمه (علیهم السلام) اجازه داده اند.

آغاز بحث...

دیروز بحث ما به آیه 65 سوره نساء رسید، از آیاتی است که در این موضوع استفاده می‌شود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُونَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ

وَيَسْأَلُوا تَسْلِيمًا﴾

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

سوره نساء (4): آیه 65

در این آیه، خدای عالم می‌فرماید (فَلَا) این‌چنین نیست بلکه این است قسم به پروردگارت. کلمه (لا) هر جا می‌آید مثل:

(لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ)

سوگند به روز قیامت!

سوره قیامت (75): آیه 1

این‌ها در حقیقت تأکید بر قسم است. این‌ها ایمان نمی‌آورند مگر این‌که تو را در موارد اختلافی حکم قرار دهند و نسبت به حکمی که تو کردی، ناراحتی و نارضایتی نداشته باشند.

(وَيَسْأَلُوا تَسْلِيمًا)

و تسلیم امر شما باشند. در این‌جا بزرگان شیعه نکاتی دارند و بزرگان اهل سنت هم نکاتی دارند. شأن نزول این قضیه، آن‌چه که مرحوم «شیخ طوسی» و «طبرسی» و دیگران دارند:

«أُنزِلَتْ فِي الزَّبِيرِ وَرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ تَخَاصَمَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

«زبیر» و یکی از «انصار» با هم اختلاف داشتند پیش پیغمبر آمدند.

«في سراج من الحرة»

نزلت في الزبیر و رجل من الأنصار خاصمه إلى النبي (ص) في سراج (سراج- التبيان) من الحرة كانا يسقيان بها النخل كلاهما فقال النبي للزبیر اسق ثم أرسل إلى جارك فغضب الأنصاري و قال يا رسول

الله لئن كان ابن عمته فتلون وجه رسول الله (ص) (حتى عرف ان قد ساءه- در البيان شيخ طوسی)
ثم قال للزبير اسق يا زبير ثم احبس الماء حتى يرجع إلى الجدر و استوف حقه ثم أرسل إلى جارك
و كان رسول الله (ص) أشار إلى الزبير برأي فيه السعة له و لخصمه فلما أحفظ رسول الله استوعب
للزبير حقه في صريح الحكم

التبيان في تفسير القرآن؛ المؤلف: الطوسي، محمد بن الحسن (المتوفى 460ق)، تحقيق وتصحيح:
أحمد حبيب قصير العاملي، ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة: الأولى، 1409هـ. ج3، ص245
نام کتاب: مجمع البيان في تفسير القرآن- نویسنده: طبرسی فضل بن حسن- ناشر: انتشارات ناصر
خسرو- تحقیق: با مقدمه محمد جواد بلاغی- ج3، ص 106

در کتب شیعه «سراج» آمده؛ ولی در خیلی از جاها «سراج» آمده. در هر صورت ، عرب آبراهه را «سراج» یا
«سراج» می‌گویند.

«حزّه» هم یک منطقه بالای «مدینه» است، واقعه «حزّه» در زمان «یزید ابن معاویه» (علیه لعنه)، آنجا
رخ داده است؛ یعنی یک آبراهی بود که از منطقه «حزّه» می‌آمد و در مورد آن اختلاف داشتند.

«کانا یسقیان منه نخلا لهما»

نخلستانی بود که با هم آب می‌دادند.

حضرت به «زبیر» فرمود:

«اسق یا زبیر ثم أرسل إلى جارك»

تو نخلستان را آب بده بعد این آب را به نخلستان همسایهات روان کن.

«فغضب الأنصاري»

«انصاری» خیلی عصبانی شد.

«وقال: يا رسول الله إن كان ابن عمك؟!»

انصاری گفت: چون «زبیر» پسر عمهات بوده اینطور قضاوت کردی؟

«فتلون وجه رسول الله»

پیغمبر ناراحت شد و صورت مبارکش سرخ شد.

«حتى عرف ان قد ساءه»

فهمید که نسبت به پیغمبر، جسارت کرده!

«ثم قال يا زبير احبس الماء إلى الجدد أو إلى الكعبين»

آب را نگه دار تا به اندازه کعبین برسد.

یعنی کاملاً نخلستان را آب بده طوری که یک وجب آب کل نخلستان را بگیرد.

«ثم خل سبيل الماء»

بعد آب را رها کن!

ظاهر قضیه این است که نخلستان «زبیر» در حقیقت در مسیر آبراه بوده و از نظر قانون آن زمان آن‌هایی که در مسیر اولیه هستند، باید زمین‌شان را سیراب کنند بعد آب به نخلستان‌های بعدی برسد.

«فنزلت الآية»

و این آیه نازل شد.

«وقال أبو جعفر (ع) كانت الخصومة بين الزبير، وحاطب بن أبي بلتعة»

امام باقر (سلام الله علیه) فرمود خصومت بین «زبیر» و «حاطب ابن ابی بلتعه» بوده که آدم خیلی پستی بوده است.

«روي ذلك عن الزبير وأم سلمة...»

و الى اخر...

«ومعنى الآية أن هؤلاء المنافقين»

بعضی‌ها آمده‌اند گفته‌اند این آیه و قضیه، اصلاً مربوط به آن‌ها(موارد بالا) نیست و مربوط به منافقین است.

«وقال قوم وهو اختيار الطبري: إنها نزلت في المنافق واليهودي اللذين احتكما إلى الطاغوت»

این‌ها در کارهای اختلافی پیش طاغوت زمان و حاکم غیر مسلمان می‌رفتند!

«قال : لان سياق الكلام بهذا أشبه»

سياق کلام هم به این شباهت دارد!

معنای آیه : «شیخ طوسی» می‌گوید معنا این است که «منافقین» ایمان نمی‌آورند تا اینکه پیغمبر را در موارد اختلافی حکم قرار دهند و هیچ‌گونه احساس ناراحتی نکنند.

«لا يجدوا حرجا مما قضى به أي لا تضيق صدورهم به ويسلموا لما يحكم به لا يعارضونه بشئ فحينئذ يكونون مؤمنين»

اینطور نباشد که قلب‌شان بگیرد و ناراحت بشوند بلکه تسلیم بشوند به آنچه که پیغمبر حکم کرده و هیچ معارضه‌ای هم نداشته باشند. در این صورت می‌شود به آنها مؤمن گفت در غیر این صورت نه.

مرحوم «طبرسی» همین تعبیر را با یک مقدار توضیحات بیشتر می‌آورد. می‌گوید ایمان، ملتزم شدن به حکم خدا و راضی شدن به او است.

«(فلا) : أي ليس كما تزعمون أنهم يؤمنون، مع محاكمتهم إلى الطاغوت»

فلا یعنی: فلا یؤمنون، اینطور که گمان می کنند نیست که در موارد اختلافی ، به طاغوت مراجعه کنند و مومن هم باشند..

«(وربك لا یؤمنون) أقسم الله إن هؤلاء المنافقين لا یكونون مؤمنین، ولا یدخلون فی الایمان (حتی یحکموك) : أي حتی یجعلوك حکما ، أو حاکما »

قسم به پروردگارت ایمان نیاوردند. خدا قسم خورده که اینها مومن شمرده نمی شوند و داخل ایمان هم نم شوند تا این که تو را حکم قرار دهند یا حاکم قرار بدهند (فیما شجر بینهم)

«(ثم لا یجدوا فی أنفسهم) : أي فی قلوبهم (حرجا) : أي شکا فی أنما قلته حق»

در دل شان نباید شکی وارد شود که این گفتار تو حق است یا نه؟

«عن مجاهد و...»

این از «مجاهد» و دیگران است.

«(ویسلموا تسلیمًا) : أي ینقادوا لحکمك إذعانا لك وخضوعًا لأمرک»

اینها تسلیم منقاد حکم تو باید باشند، و به حکم تو گردن بنهند و اذعان و یقین هم داشته باشند و خاضع امر تو هم باشند.

در ادامه ایشان نقل می کند:

«أو إثم، عن أبي علي الجبائي، وهو الوجه»

مرحوم «طبرسی» هم تعبیری را که می آورد می گوید:

«لا یجدوا (حرجا) : أي ضیقا بشک، أو إثم»

اینها قلبشان دچار شک و گناه نشود!

وقتی که حق انسان -برخلاف آنچه خودش تصور می‌کند که محق است- از بین می‌رود، قلباً شاید دلتنگ بشود؛ ولی آیه می‌خواهد بگوید شکی در قضاوت پیغمبر نباید بکنند(که حکم او حق است) و گناهی مرتکب نشوند (از این جهت).

این کلام از «ابو علی جبائی» است بعد (شیخ طبرسی) می‌گوید «وهو الوجه». در رابطه با «ابو علی جبائی»، در نظر داشته باشید که «ابو علی جبائی» و پسرش «ابو هاشم جبائی» از استوانه‌های کلامی اهل سنت هستند.

«ابو علی جبائی» متوفای 303 و استاد «ابو الحسن اشعری» متوفای 324 بنیانگذار «اشاعره» است.

«ابو علی جبائی» کسی است که «قاضی عبدالجبار معتزلی» در کتاب معروفش که در رابطه با امامت و ... است، خیلی از او و پسرش، مطلب علیه شیعه نقل کرده است.

«ابو الحسن اشعری» هم از احفاد «ابو موسی اشعری» است که در سال 260 به دنیا آمده و در 324 هم از دنیا رفته است. بعد از 2 سال که «ابو علی جبائی» از دنیا رفت، این‌ها که قبلاً «معتزله» بودند، از «اعتزال» دست کشیدند.

بنیانگذار «معتزله» هم «حسن بصری» هست. کتاب‌های زیادی دارد. اما دو سه تا کتاب بیشتر از «ابو الحسن اشعری» در دست نیست.

یکی از کتاب‌ها «الإبانه عن اصول الدیانه» است. کتاب بعدی «مقالات الإسلامیین اللمع» و رساله ای هم مورد «استحسان خوض» در علم کلام وجود دارد.

«ابو علی جبائی» کتاب‌های زیادی دارد: «اصول النهی عن المنکر»، «التعدیل» و ... «ابو هاشم جبائی» هم که پسر او است، متوفای 321 است و کتابهای «الإنسان» و «العسکریات» و «الإجتهد» از اوست.

این‌ها در حقیقت جزء بنیانگذاران کلام اهل سنت در قرن سوم و چهارم بودند. در عصر مرحوم «شیخ مفید» و «سید مرتضی» بعد هم «شیخ طوسی» (رضوان تعالی علیهم اجمعین).

مرحوم «ملا فتح الله كاشانی» متوفای 988 در کتاب «زبدة التفاسیر» همین تعبیر را می‌آورد و می‌گوید:
این‌ها باید در رابطه با اختلافاتی که دارند تو را حاکم قرار بدهند.

«(ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا) ضيقًا (مِمَّا قَضَيْتَ) مِمَّا حَكَمْتَ بِهِ، أَوْ مِنْ حَكْمِكَ ، أَوْ شَكًّا مِنْ أَجَلِهِ ، فَإِنَّ الشَّاكَّ فِي ضَيْقٍ مِنْ أَمْرِهِ (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)»

زبدة التفاسیر؛ تألیف فتح الله بن شكر الله الكاشاني الشریف، تحقیق مؤسسة المعارف الإسلامية -

ویرایش 2] . - ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية ، 1423 ق = 1381، ج2، ص95

(وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) هم در حقیقت تأکید فعل است.

مرحوم «طباطبائی» نکات زیادی دارد که عزیزان خوب دقت بکنند. این نکات قابل توجه است. می‌گوید
ظاهر سیاق آیه در ابتدای نظر این است که این آیه ردّ بر تصورات و در مقام ذم «منافقین» است، این‌ها به
پیغمبر ایمان آورده بودند؛ ولی محاکم‌شان طاغوتی بود. معنا این است که:

«فليس كما يزعمون أنهم يؤمنون مع تحاكمهم إلى الطاغوت بل لا يؤمنون حتى يحكموك»

ظاهرش این است.

«لكن شمول حكم الغاية أعني قوله حتى يحكموك الخ لغير المنافقين»

ظاهر قضیه آن بود؛ ولی واقعاً حکم در نهایت شامل غیر «منافقین» هم می‌شود؛ یعنی خطاب به عموم
مؤمنین است.

همچنین:

«ولو أنا كتبنا عليهم...»

که بعد از این آیه است، این‌ها اختصاص به «منافقین» ندارد و غیر «منافقین» را هم شامل می‌شود.

بعد ایشان می‌گوید:

«بل الايمان تسليم تام باطنا وظاهرا»

ايمان، برخلاف اسلام است. اسلام، ظاهر است. بعد از آنکه شهادتين را به زبان می‌آورد مسلمان می‌شود اما ايمان اينطور نيست بلکه ايمان تسليم تام است هم باطناً و هم ظاهراً!

«فكيف يتأتى لمؤمن حقا أن لا يسلم للرسول حكما في الظاهر بأن يعرض عنه ويخالفه»

چطور می‌شود بگوئيم اين مؤمن ايمانش، ايمان حقيقي است و مؤمن درستی است، و حال آنکه تسليم پيغمبر نمی‌شود در حکمی که پيغمبر داده، بلکه از او اعراض و يا با او مخالفت می‌کند ولو در باطن نفسش!

«وقد قال الله تعالى لرسوله لتحكم بين الناس بما أراك الله»

در هر صورت ...

«فلو تخرج متخرج بما قضى به النبي صلى الله عليه وآله وسلم فمن حكم الله تخرج»

اگر از حکم پيغمبر اظهار ناراحتی و دلتنگی کند، يا شک کند نسبت به آن، در حقيقت به حکم الله «تخرَج»

«لأنه الذي شرفه بافتراض الطاعة ونفوذ الحكم»

چون خدا اين شرافت را به پيغمبر داده که او را واجب الاطاعه قرار داده است.

تا آنجا که می‌گويد:

«وإذا كانوا سلموا حكم الرسول ولم يتخرج قلوبهم منه كانوا مسلمين لحكم الله قطعا سواء في ذلك

حكمه التشريعي والتكويني»

اگر تسليم حکم پيغمبر شدند و هيچ خطور نادرست قلبی هم نداشتند بلکه قلباً و ظاهراً تسليم شدند، در حقيقت تسليم حکم خدا هستند. و فرقی نمی‌کند اين حکم، حکم تشريعی باشد يا حکم تکوينی باشد.

الميزان في تفسير القرآن؛ تأليف: العلامة السيد محمد حسين الطباطبائي قدس سره، ناشر: جماعة

المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ج4، ص405

این را عزیزان دقت کنند این تعبیر ایشان، تعبیر خیلی زیبایی است.

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ) حتی در همان حکمی که تو فرمودی حرجی پیدا نکنند. این هم حکم تکوینی را شامل می‌شود هم حکم تشریحی را.

در رابطه با حکم تشریحی که مطلب مشخص است، پیغمبر یک فرمایشی را مطرح می‌کند و یک حکم شرعی را بیان می‌کند و همه لازم است که بر او گردن نهند.

اما در رابطه با تکوین، دو مسئله وجود دارد. تکوین به عنوان یک قضاوت است. قضاوت را باید از تشریح جدا کنیم. تشریح بیان احکام است. تکوین اجرای احکام است. عزیزان دقت کنند.

گاهی مراد از تکوین اجرای حکم نیست، اجرای حکم هم در حقیقت شامل تشریحات است مثلاً رسول اکرم، زن کسی را طلاق می‌دهد، خانه کسی را تصرف می‌کند، بدون این‌که او خبر داشته باشد، خانه‌اش را می‌فروشد.

خدای عالم یک ولایتی برای نبی مکرم قرار داده است و این تصرفات را پیغمبر اکرم می‌تواند انجام دهند.

گاهی(تصرف) از این مرتبه بالاتر است مثلاً حضرت خضر علیه السلام آن کشتی را سوراخ می‌کند، حضرت موسی علیه السلام عصبانی می‌شود و می‌گوید:

(قَالَ أَخْرَفْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلَهَا)

آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟!

سوره کهف (18): آیه 71

یا آن بچه را بدون این که هیچ گناهی از او سر زده باشد می‌کشد. در این طور موارد همه باید تسلیم امر نبی مکرم باشند. همان طوری که اگر خدای عالم زلزله می‌فرستد ممکن است هزاران نفر با زلزله از بین بروند، آیا کسی می‌تواند اعتراض کند چرا همچنین اتفاقی افتاد؟

نبی مکرم هم اگر تصرفاتی در زندگی انسان انجام داد مثلا فرزند انسان را دستور داد بکشند، یا خودش کشت و ... تصرفات این‌چنینی هم اگر از پیغمبر اکرم سر بزند، وظیفه مردم، تسلیم و تبعیت است.

کلمه تکوین را عزیزان ان شاء الله دقت داشته باشند. آیت‌الله العظمی «خوئی» می‌گوید:

«لهم الولاية على ما سوى الله»

این‌ها ولایت تکوینی دارند بر ما سوی الله.

«باذن الله تعالی تبارک و تعالی»

بعد ایشان می‌گوید:

«ومن هنا يظهر أن قوله فلا وربك إلى آخر الآية وإن كان مقصورا على التسليم لحكم النبي صلى الله عليه وآله وسلم بحسب اللفظ لان مورد الآيات هو تحاكمهم إلى غير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع وجوب رجوعهم إليه إلا أن المعنى عام لحكم الله ورسوله جميعا ولحكم التشريع والتكويين جميعا كما عرفتبل المعنى يعم الحكم بمعنى قضاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكل سيرة سار بها أو عمل عمل به لان الأثر مشترك فكل ما ينسب بوجه إلى الله ورسوله بأي نحو كان لا يتأتى لمؤمن بالله حق إيمانه أن يرده أو يعترض عليه أو يمله أو يسوؤه»

نمی‌آید برای مؤمن که به خدا ایمان دارد او را رد کند یا اعتراض کند یا ملول و ناراحت بشود

«بوجه من وجوه المساءة فكل ذلك شرك على مراتبه»

تمامی این‌ها یک شرکی است...

البته مراتب شرک فرق می‌کند .

بعد (علامه) آیه 106 سوره یوسف را می‌آورد:

(وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)

و بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

سوره یوسف (12): آیه 106

المیزان في تفسير القرآن؛ تأليف: العلامة السيد محمد حسين الطباطبائي قدس سره، ناشر: جماعة

المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، ج4، ص406

وقتی که خدای عالم تقدیری برای یک انسان می‌کند، مثلاً بچه‌اش را از دست می‌دهد، پدر و مادرش را از دست می‌دهد، ثروتش را از دست می‌دهد، وقتی ناراحت شد؛ یعنی در حقیقت یک اعتراضی به تقدیر الهی دارد.

یا مثلاً نبی مکرم خانه او را فروخت یا تصرفات دیگری در زندگی‌اش کرد، اگر چنانچه کوچک‌ترین ناراحتی در قلب او ایجاد شود و تسلیم نشود این یک مرتبه‌ی از مراتب شرک است. این را عزیزان دقت داشته باشند.

آیت‌الله العظمی «گلپایگانی» (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمودند ما در «گلپایگان» بودیم، یک هم مباحثه ای داشتیم و با هم به «قم» آمدیم.

خدای عالم نظرش این بود که ما به مرجعیت رسیدیم و ایشان به همان حالت ماند ولی خیلی ناراحت بود و هر وقت من را می‌دید می‌گفت: خدا -نستجیر بالله- در حق من ظلم کرده؛ چون ما هر دو با هم بودیم و با هم درس خواندیم و با هم مباحثه کردیم ولی تو به مرجعیت رسیدی و من نرسیدم!

ما باید خیلی مراقب انتقادهای و اعتراضاتمان به تقدیرات الهی باشیم. وقتی این بنده خدا در حالت احتضار بود، آیت‌الله العظمی «گلپایگانی» فرمودند به عیادت ایشان برویم، وقتی می‌روند آنجا هنگامی که آیت‌الله العظمی «گلپایگانی» را می‌بیند می‌گوید خدا در حق من ظلم کرد، به تو مرجعیت داد و به من هیچ نداد!! آقای «گلپایگانی» می‌فرمودند ما به ایشان شهادتین را تلقین کردیم اما صورتش را بر گرداند و بدون آنکه شهادتین را بگوید چشم از جهان بست.

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!

سوره روم (30): آیه 10

ما باید خیلی مراقب اعمال و رفتارمان و نیت‌های قلبی‌مان باشیم، بعضاً خدای نکرده یک حسدی در دلمان نسبت به دوستانمان می‌آید، سوء ظنی نسبت به دیگران می‌آید، دقت کنیم که سریع استغفار کنیم و این گناهان را از خودمان دور کنیم.

دائم نگوییم خدایا بده، گاهی بگوییم خدایا بگیر. خدایا حسد را از ما بگیر، بخل را از ما بگیر، سوء ظن را از ما بگیر، بد اخلاقی را از ما بگیر، غضب را از ما بگیر.

کلمه بده زیاد می‌گوییم؛ ولی بگیر نداریم و لذا در دعاهایمان دقت کنیم که از خدا بخواهیم این اخلاق سیئه را از ما بگیرد و اخلاق خوب را به ما بدهد. در قنوت نماز عیدین می‌خوانیم:

«أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ»

بنده معمولاً در قنوت نماز مغرب، این دعا را می‌خوانم:

«اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ، وَ أَهْلَ الْجُودِ وَ الْجَبْرُوتِ، وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ أَهْلَ التَّقْوَى وَ الْمَغْفِرَةِ»

به جای

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ...»

می‌گویم:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ... مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ.»

من یک روز در نماز آیت‌الله «جوادی» شرکت داشتم. دیدم این بزرگوار هم در قنوت نماز ظهرشان یا عصرشان ملتزم هستند دعای «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ» را می‌خوانند. خیلی دعای پر مغزی است

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخَلَّصُونَ»

المزار الكبير (لابن المشهدي)؛ نویسنده: ابن مشهدی، محمد بن جعفر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، محقق / مصحح: قیومی اصفهانی، ص 639

یک بحث دیگری هم مرحوم «طباطبائی» در این باب دارد. همین مطلب را می‌آورد و می‌گوید ما باید در تمام امورمان تسلیم امر الهی و تسلیم امر نبی مکرم باشیم.

«والآیات في هذا المعنى كثيرة»

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»